

## درس هفتم: باران محبت

نوع ادبی: غنایی (عرفانی) / قالب: نثر ساده / محتوا: داستان خلقت انسان (برتری انسان بر سایر موجودات) / مرصاد العباد من المبدأ الى المعاد، نجم الدین رازی (معروف به دایه)

۱) اصناف\*: جمع صنف، انواع، گونه‌ها، گروه‌ها / ۲) وسائط (وسایط)\*: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می‌رسند. / ۳) مقام: منزلت، رتبه، جایگاه / ۴) بر کار کرد: به کار گرفت، استفاده کرد / ۵) آب و گل: مجاز از جسم، کالبد / ۶) جمعی را: برای جمعی (رای متمرکز) / ۷) مُشْتَبِه\*: اشتباه‌کننده، دچار اشتباه؛ (مشتبه شدن\*: به اشتباه افتادن) / ۸) نه همه تو ساخته‌ای؟: مگر همه را خودت نساخته‌ای؟ / ۹) اختصاص: ویژگی، ویژه کردن، مخصوص بودن / ۱۰) به خودی خود: خود، به تنهایی / ۱۱) بی‌واسطه: شخصاً، خودم / ۱۲) معرفت: شناخت، بینش / ۱۳) تعبیه کردن\*: قرار دادن، جاسازی کردن

حق تعالی چون اصناف<sup>۱</sup> موجودات می‌آفرید، وسایط<sup>۲</sup> گوناگون در هر مقام<sup>۳</sup>، بر کار کرد<sup>۴</sup>. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ.» خانه آب و گل<sup>۵</sup> آدم، من می‌سازم. جمعی را<sup>۶</sup> مُشْتَبِه<sup>۷</sup> شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟»<sup>۸</sup>

گفت: «اینجا اختصاصی<sup>۹</sup> دیگر هست که این را به خودی خود<sup>۱۰</sup> می‌سازم بی‌واسطه<sup>۱۱</sup>، که در او گنج معرفت<sup>۱۲</sup> تعبیه<sup>۱۳</sup> خواهم کرد.»

**معنی:** وقتی خداوند بلندمرتبه انواع مخلوقات را خلق می‌کرد، در ساختن هر چیزی از واسطه و وسیله‌ای استفاده کرد. وقتی نوبت آفرینش آدم شد، فرمود: «من بشری از گل می‌آفرینم.» جسم آدم را من خودم می‌سازم. گروهی به اشتباه افتادند؛ گفتند: مگر همه را خودت نساخته‌ای؟!

خدا فرمود: آفرینش انسان شرایط خاصی دارد که این را من خودم، شخصاً می‌سازم، چون می‌خواهم در وجود انسان، گنج شناخت را قرار دهم.

**مفهوم:** آفرینش بی‌واسطه انسان از گل به وسیله خدا / آفرینش دیگر موجودات، با واسطه (غیر مستقیم) / منزلت والای انسان نزد پروردگار / قرار دادن گنج معرفت در وجود انسان / داشتن «معرفت» وجه تمایز میان انسان با دیگر مخلوقات است.

**آیه:** تضمین: آوردن عین آیه ۷۱ سوره ص «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ.» / تشبیه: مانند کردن آب و گل (قالب) انسان به خانه – معرفت به گنج

**دستور:** اجزای جمله «خانه آب و گل آدم، من می‌سازم»: جمله سه جزئی با مفعول (خانه: مفعول / من: نهاد)

۱) جبرئیل: یکی از فرشتگان مقرب الهی که وحی را بر پیغمبران نازل می‌کرد؛ فرشته وحی (جبرئیل را فرمود: به جبرئیل دستور داد، «را»ی متمرکز) /

۲) «یک مشت»: مقداری، کنایه / ۳) علیه السلام: سلام بر او باد. / ۴) حضرت\*: پیشگاه، آستانه، درگاه [منظور درگاه خدا] / ۵) خلیفت\*: خلیفه، جانشین

پس جبرئیل<sup>۱</sup> را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت<sup>۲</sup> خاک بردار و بیاور. جبرئیل – علیه السلام<sup>۳</sup> – برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می‌کنی؟» گفت: «تو را به حضرت<sup>۴</sup> می‌برم که از تو خلیفتی<sup>۵</sup> می‌آفریند.»

**معنی:** پس به جبرئیل فرمان داد که برو و از روی زمین مقداری خاک بردار و بیاور. جبرئیل – سلام و درود بر او باد. – رفت. وقتی خواست مقداری خاک بردارد، خاک گفت: «ای جبرئیل چه می‌کنی؟» جبرئیل گفت: «تو را به درگاه خداوند می‌برم تا از تو برای خود در زمین جانشینی بسازد.»

**مفهوم:** انسان جانشین خدا در زمین است.

**آیه و دستور:** تلمیح: جمله آخر به خلیفه‌اللهی (جانشینی خدا) انسان اشاره دارد که در قرآن آمده است / مراعات نظیر: زمین و خاک / استعاره و تشخیص:

«خاک گفت»، «خاک سوگند داد» (خاک [مثل انسان] گفت / سوگند داد [

۱) عزت: آبرو، احترام، بزرگی، ارجمندی / ۲) ذوالجلالی: شکوهمندی، صاحب بزرگی / ۳) طاقت: قدرت، توانایی، تاب، توان / ۴) قُرب\*: هم‌جواری، نزدیک شدن / ۵) تاب: توانایی، قدرت، طاقت / ۶) نیارم: نمی‌توانم (یارستن: توانستن) / ۷) بُعد\*: دوری، فاصله [متضاد قُرب] / ۸) قُربت را خطر بسیار است: خطر قربت بسیار است (رای فک اضافه)

خاک سوگند برداد به عزت<sup>۱</sup> و ذوالجلالی<sup>۲</sup> حق که مرا مبر که من طاقت<sup>۳</sup> قُرب<sup>۴</sup> ندارم و تاب<sup>۵</sup> آن نیارم؛ من نهایت بُعد<sup>۶</sup> اختیار کردم، که قُربت را خطر بسیار است<sup>۷</sup>.

**معنی:** خاک جبرئیل را به بزرگی و شکوه خداوند سوگند داد که مرا نبر؛ چرا که من قدرت نزدیک شدن به خداوند را ندارم و نمی‌توانم آن را تحمل کنم. من نهایت دوری (از خداوند) را انتخاب کرده‌ام؛ چرا که نزدیک شدن به خداوند خطرات بسیاری دارد.

**مفهوم:** سرپیچی خاک از فرمان خداوند / قرب به خدا بسیار سخت و پرخطر است!

**آیه:** تشخیص: سوگند دادن خاک / سجع: ندارم و نیارم / جناس: ندارم و نیارم / تضاد: قُرب، بُعد

**دستور:** ترادف: تاب و طاقت / شیوه عادی جمله اول: خاک به عزت و ذوالجلالی حق سوگند برداد / پیوند وابسته‌ساز: که / پیوند همپایه‌ساز: و

۱) تن در نمی‌دهد: نمی‌پذیرد، قبول نمی‌کند (کنایه) / ۲) میکائیل: نام یکی از چهار ملک مقرب، فرشته تقسیم روزی (میکائیل را: به میکائیل، رای متممی) / ۳) اسرافیل: نام یکی از چهار ملک مقرب، فرشته صور، نام فرشته‌ای است که در قیامت دو بار در صور خواهد دمید. در دمیدن اول همه خواهند مرد و در دمیدن دوم، همه مردگان زنده خواهند شد، (اسرافیل را: به اسرافیل، رای متممی)

**جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت. گفت: «خداوند! تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد!». میکائیل ۲ را فرمود: «تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل ۳ را فرمود: «تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. برگشت.**

**معنی:** جبرئیل وقتی سوگند خاک را شنید، به پیشگاه خداوند برگشت و گفت: «خدایا تو داناتر از همه مخلوقات هستی؛ خاک راضی به آمدن نمی‌شود.» به میکائیل فرمان داد که تو برو (و خاک بیاور). او رفت اما او را نیز سوگند داد. خداوند به اسرافیل فرمان داد که تو برو. اسرافیل هم رفت اما باز هم خاک سوگند داد (که او را نبرد) او نیز برگشت.

**مفهوم:** سرکشی خاک از فرمان خدا / راضی نشدن خاک برای رفتن به درگاه خداوند

**آرایه و دستور:** استعاره و تشخیص: خاک تن در نمی‌دهد- خاک سوگند داد / اجزای جمله «تو داناتری»: جمله سه جزئی با مسند (تو داناتر هستی) / نقش دستوری «خداوند»: منادا (منادا شبه جمله است و یک جمله به حساب می‌آید)

۱) عزرائیل: نام یکی از چهار ملک مقرب، ملک الموت، فرشته مرگ / ۲) طوع\*: اطاعت، فرمانبری، فرمانبرداری / ۳) رغبت\*: میل و اراده، خواست / ۴) اکراه: ناپسندی، کسی را به زور به کاری واداشتن، اجبار / ۵) قهر: زور، خشم / ۶) قبضه\*: یک مشت از هر چیزی / ۷) جمله: همه، همگی / ۸) مکه و طائف: نام دو شهر در عربستان / ۹) فرو کرد: ریخت، خالی کرد، انداخت / ۱۰) حالی: آن گاه، آن هنگام، همان لحظه / ۱۱) دو اسبه آمدن: با شتاب آمدن (کنایه)

**حق تعالی عزرائیل ۱ را بفرمود: «برو! اگر به طوع ۲ و رغبت ۳ نیاید، به اکراه ۴ و به اجبار، برگیر و بیاور.»**

**عزرائیل پیامد و به قهر ۵، یک قبضه ۶ خاک از روی جمله ۷ زمین برگرفت و بیاورد. آن خاک را میان مکه و طائف ۸، فرو کرد ۹. عشق، حالی ۱۰ دو اسبه می‌آمد ۱۱.**

**معنی:** خداوند این بار به عزرائیل فرمان داد که برو و اگر از روی اطاعت و علاقه نیامد، با زور و اجبار بردار و بیاور. عزرائیل [هم] آمد و با خشم، یک مشت خاک از روی همه زمین برداشت و آورد و آن خاک را بین سرزمین مکه و طائف ریخت. عشق آنگاه با شتاب می‌آمد (تا به کالبد انسان پیوندد)

**مفهوم:** آفرینش اجباری انسان! / ازلی بودن عشق

**آرایه و دستور:** تضاد: طوع و رغبت، اجبار و اکراه / مترادف: اکراه و اجبار / استعاره مکنیه و تشخیص: دو اسبه آمدن عشق

۱) جملگی: همگی، تمامی / ۲) ملایکه: جمع ملک، فرشتگان / ۳) تحیر: حیران شدن، سرگردانی (انگشت تعجب در دندان تحیر ماندن: تعجب بسیار، کنایه) / ۴) ذلیل: پست، خوار، زبون، فرومایه / ۵) عزت: گرمی شدن، ارجمندی، احترام، از اسامی خداوند / ۶) اعزاز\*: بزرگداشت، گرامیداشت / ۷) کمال: بالاترین مرتبه‌ی چیزی، نهایت، تمام / ۸) مذلت\*: فرومایگی، خواری، مقابل عزت / ۹) کبریایی\*: منسوب به کبریا؛ (حضرت کبریایی\*: خداوند تعالی) / ۱۰) غنا\*: توانگری، بی‌نیازی / ۱۱) سر: راز

**جملگی ۱ ملایکه ۲ را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر ۳ بمانده [بود] که آیا این چه سراسر است که خاک ذلیل ۴ را از حضرت عزت ۵ به چندین اعزاز ۶ می‌خوانند و خاک در کمال ۷ مذلت ۸ و خواری، با حضرت عزت و کبریایی ۹، چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا ۱۰، دیگری را به جای او نخواند و این سر ۱۱ با دیگری در میان نهاد.**

**معنی:** همه فرشتگان با دیدن آن حالت، بسیار متحیر و متعجب شده بودند که این چه رازی است که خاک پست و حقیر را از درگاه خداوند ارجمند با کلی عزت و احترام دعوت می‌کنند و خاک در نهایت پستی و فرومایگی، در برابر خواسته خداوند تعالی این همه ناز می‌کند و با این حال، خداوند بی‌نیاز، موجود دیگری را جایگزین او (خاک) نکرد و این راز را به کس دیگری نگفت.

**مفهوم:** شگفتی فرشتگان از آفرینش آدم / بیگانگی و عدم درک مقام والای انسان به وسیله فرشته‌ها / عنایت ویژه خداوند نسبت به انسان

**آرایه و دستور:** استعاره و تشخیص: خواندن خاک و ناز کردن او / تضاد: عزت با مذلت و خواری / مراعات نظیر: انگشت و دندان / نوع «را» در ابتدای بند: رای فک اضافه (انگشت تعجب جملگی ملایکه در دندان تحیر بمانده بود) / نوع ترکیب «انگشت تعجب»: اضافه اقترانی (لازم به یادگیری نیست!)

(۱) **الطاف:** جمع لطف، مهربانی‌ها / (۲) **الوهیت:** خدایی، خداوندی / (۳) **حکمت:** دانایی، فرزنگی / (۴) **ربوبیت:** الهیت و خدایی، پروردگاری / (۵) **سر:** در اینجا قلب و باطن / (۶) **مشتی:** مقدار کم، کنایه (مشتی خاک: منظور «انسان») / (۷) **ازل:** زمان بی‌آغاز / (۸) **ابد:** زمان بی‌پایان (شما چه می‌دانید... شما نمی‌دانید، پرسش انکاری) / (۹) **معذورید:** ملامت نشده هستید، عذر شما قابل قبول است، معاف هستید / (۱۰) **شما را سر و کار:** سر و کار شما. («را»ی فک اضافه) (سر و کار داشتن: ارتباط داشتن، آشنا بودن (کنایه)) / (۱۱) **روزکی چند:** چند روز کوتاه، «ک» تصغیر و کوچکی / (۱۲) **این یک مشت:** کنایه از مقدار کم / (۱۳) **دستکاری نمودن:** دست بردن در چیزی، تصرف کردن و تغییر دادن (کنایه) / (۱۴) **آینه:** استعاره از آفرینش انسان / (۱۵) **نقش:** تصویر، نمایش، جلوه / (۱۶) **بوقلمون:** رنگارنگ یا رنگ به رنگ شونده، پارچه‌ای که نمایش چند رنگ بدهد (نقش‌های بوقلمون: تصاویر رنگارنگ) / (۱۷) **اول نقش:** اولین ویژگی و جلوه آفرینش انسان / (۱۸) **همه را:** همه، «را»ی نهادی («را» نشانه نهاد است که در متون قدیم به کار می‌رفته است) / (۱۹) **کرد:** انجام داد

**الطاف<sup>۱</sup> الوهیت<sup>۲</sup> و حکمت<sup>۳</sup> ربوبیت<sup>۴</sup>، به سر<sup>۵</sup> ملائکه فرو می‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»**، شما چه می‌دانید که ما را با این **مشتی<sup>۶</sup> خاک، چه کارها از ازل<sup>۷</sup> تا ابد<sup>۸</sup> در پیش است؟ معذورید<sup>۹</sup> که شما را سر و کار<sup>۱۰</sup> با عشق نبوده است. روزکی چند<sup>۱۱</sup> صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک<sup>۱۲</sup>، دست کاری قدرت<sup>۱۳</sup> بنمایم، تا شما در این آینه<sup>۱۴</sup>، نقش<sup>۱۵</sup>‌های بوقلمون<sup>۱۶</sup> ببینید. اول نقش<sup>۱۷</sup>، آن باشد که همه را<sup>۱۸</sup> سجده<sup>۱۹</sup> او باید کرد.**

**معنی:** عنایتها و دانش خداوندی به قلب (باطن) فرشتگان الهام می‌کرد که: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» شما نمی‌دانید که ما با این اندک خاک (انسان)، از ازل (ابتدا) تا ابد (انتها) می‌خواهیم چه کنیم. عذر شما قبول است؛ چرا که تا به حال با عشق آشنایی نداشته‌اید. چند روزی صبر کنید تا من بر این مشت خاک، مهارت و قدرت خود را آشکار کنم تا جلوه‌های رنگارنگ در آفرینش انسان ببینید. اولین جلوه هم این است که همه شما باید بر او سجده کنید.

**مفهوم:** بیگانگی و عدم درک دیگر موجودات از انسان / بی‌خبری ملائکه از عشق / انسان اشرف مخلوقات است.

**آیه و دستور:** تضمین: آوردن آیه ۳۰ سورة بقره در متن / **استعاره:** آینه استعاره از آفرینش انسان / **ترادف:** الوهیت و ربوبیت / **تضاد:** ازل و ابد

(۱) **کرم:** لطف، بخشش / (۲) **محبت:** عشق و مهربانی / (۳) **ید:** دست، مجاز از توانایی / (۴) **گل:** مجاز از وجود مادی انسان / (۵) **کرد:** ساخت **پس، از ابر کرم<sup>۱</sup>، باران محبت<sup>۲</sup> بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید<sup>۳</sup> قدرت در گل<sup>۴</sup> از گل، دل کرد<sup>۵</sup> عشق، نتیجه محبت حق است.**

**معنی:** سپس از روی لطف و بخشش، محبت خودش را همچون بارانی بر روی خاک آدم فرو ریخت و آن را گل کرد و با قدرت خودش از آن گل، دل را آفرید. پس عشقی که در دل انسان است، نتیجه و ثمره عشق خداست!

**مفهوم:** ازلی بودن عشق / خاک انسان با عشق سرشته شده است. / منشأ عشق انسان، محبت خداوند است.

**آیه:** مراعات نظیر: ابر، باران، بارید / اضافه تشبیهی (تشبیه): «ابر کرم»، «باران محبت» / جناس: گل، دل / سجع: گل و دل

(۱) **صد:** نماد کثرت و مجاز از زیادی / (۲) **فتنه:** آشوب، شورش، شلوغی / (۳) **شور:** ذوق، شوق و هیجان / (۴) **جهان:** مجاز از مخلوقات جهان یا فرشتگان **از شبنم عشق، خاک آدم گل شد صد<sup>۱</sup> فتنه<sup>۲</sup> و شور<sup>۳</sup> در جهان<sup>۴</sup> حاصل شد**

**معنی:** خاک آدم با عشق پاک الهی سرشته شد و از این آمیختگی، شور و غوغای زیادی در مخلوقات جهان به پا شد.

**مفهوم:** سرشته شدن خاک آدم با عشق پاک الهی / ازلی بودن عشق / عشق شورآفرین و فتنه‌انگیز است!

**آیه:** تشبیه (اضافه تشبیهی): شبنم عشق / تلمیح: بیت به آیه ۱۴ سوره الرحمن اشاره دارد (خدای رحمان انسان را از گلی خشکیده که همچون سفال بود، آفرید). / مراعات نظیر: خاک و گل و آدم – عشق و فتنه و شور / واج‌آرایی: صامت «ش» / دستور: تعداد جمله‌های بیت: بیت دارای دو جمله است (جمله اول سه جزئی با مسند) / نقش گل: مسند / ترکیب وصفی: صد فتنه و شور (دو ترکیب) / معطوف: شور / ترکیب اضافی: شبنم عشق، خاک آدم

(۱) **نشتَر**: تیغ، چاقوی فلزی نوک‌تیز که برای فرو کردن در گوشت به کار برند تا خون و چرک بیرون بیاید، تیغ جراحی

### سر نشتَر<sup>۱</sup> عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

**معنی:** رگ روح را با خنجر عشق شکافتند؛ در نتیجه قطره‌ای چکید که دل، نام گرفت. (از آمیختن عشق الهی با روح، دل به وجود آمد)

**مفهوم:** آفرینش انسان با عشق بوده است. / ازلی بودن عشق / دل از آمیختگی عشق الهی با روح انسان پدید آمده است.

**آرایه:** تشبیه (اضافه تشبیهی): عشق به نشتَر / استعارهٔ مکنیه (اضافه استعاری) و تشخیص: رگ روح / مراعات‌نظیر: نشتَر، رگ، قطره؛ روح، دل

**دستون:** تعداد جمله: سه جمله ( جملهٔ اول: چهار جزئی با مفعول و متمم / جملهٔ دوم: دو جزئی / جملهٔ سوم: سه جزئی با مسند) / نقش دستوری: «سر نشتَر عشق»: مفعول – «رگ روح»: متمم – «دل»: مسند / ترکیب اضافی: نشتَر عشق، رگ روح، نامش / ترکیب وصفی: یک قطره

(۱) **جَلَت**\*: بزرگ است؛ (حضرت جلت\*): خداوند، باری تعالی / (۲) **آب و گل**: مجاز از جسم و کالبد / (۳) **تصرف**: دست در کاری کردن، دخالت، تأثیر /

(۴) **عنایت**\*: توجه، لطف، احسان (نظر عنایت: توجه ویژه) / (۵) **گل**: منظور بُعد مادی و ظاهر آدم است. / (۶) **دل**: منظور بُعد معنوی (عشق، عاطفه و ...) است

**جمله، در آن حالت، متعجب‌وار می‌نگریستند که حضرت جَلَت<sup>۱</sup> به خداوندی خویش، در آب و گل<sup>۲</sup> آدم، چهل شباروز تصرف<sup>۳</sup>**

**می‌کرد و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت<sup>۴</sup>، پرورش می‌داد و حکمت با ملایکه می‌گفت: «شما در**

**گل<sup>۵</sup> منگرید، در دل<sup>۶</sup> نگرید.»**

**معنی:** همگی در آن حال با تعجب نگاه می‌کردند که خداوند باری تعالی شخصاً چهل شبانه روز روی قالب آدم هنرنمایی می‌کرد. و در هر ذره از گل آدم، دلی قرار می‌داد و آن را با لطف ویژه خود، پرورش می‌داد و علم و حکمت به ملائکه می‌آموخت که: شما به گل (بعد مادی انسان) توجه نکنید؛ بلکه به دل انسان توجه کنید (که مرکز عشق است)

**مفهوم:** عنایت ویژه خداوند به انسان / آفرینش انسان به وسیلهٔ خدا / نفی ظاهر بینی و توجه به باطن / ارزش انسان به دل اوست نه به ظاهرش.

**آرایه:** تضاد: منگرید، نگرید – گل، دل / سجع: منگرید و نگرید / جناس ناقص (ناهمسان): گل، دل / تلمیح: اشاره به آیه «خَمَرْتُ طِینَتَ آدَمَ بَیْدَى ...»

(۱) **سنگ**: نماد سختی (به سنگ بر: به سنگ، دو حرف اضافه برای یک متمم) / (۲) **بگمارم**: قرار دهم (از مصدر گماردن و گماشتن) (نظر بگمارم: نگاه

کنم، توجه کنم) / (۳) **دل**: مجاز از انسان / (۴) **سوخته**: کنایه از عاشق

### گر من نظری به سنگ<sup>۱</sup> بر، بگمارم<sup>۲</sup> از سنگ، دلی<sup>۳</sup> سوخته<sup>۴</sup> بیرون آرم

**معنی:** اگر من به سنگ [که نماد سختی است]، عنایتی کنم از این سنگ، انسانی عاشق و بی‌قرار پدید می‌آورم.

**مفهوم:** عنایت خداوند سبب کمال و تعالی موجودات است / تأثیر توجه خدا در پدیده‌ها

**آرایه و دستون:** تکرار: سنگ / نقش «نظر، دل»: مفعول / نقش «سنگ»: متمم / نوع ترکیب «دلی سوخته»: ترکیب وصفی

(۱) **اینجا**: منظور بعد از قرار گرفتن عشق در وجود خاکی انسان / (۲) **معکوس**: برعکس، وارونه / (۳) **معشوق**: منظور خدا / (۴) **او**: منظور انسان / (۵) **هزار**:

عدد کثرت، مجاز از بسیاری / (۶) **در دامن آویختن**: متوسل شدن، با اصرار و التماس چیزی را خواستن (کنایه) (به هزار دست در دامن آویختن: با تمام

وجود چیزی را خواستن، کنایه) / (۷) **می‌آویزی**: آویزان می‌شوی، چنگ می‌زنی / (۸) **همه دل شدم**: پر از عشق شدم، عاشق شدم (کنایه)

**اینجا، عشق معکوس<sup>۱</sup> گردد؛ اگر معشوق<sup>۲</sup> خواهد که از او<sup>۴</sup> بگریزد، او به هزار<sup>۵</sup> دست در دامنش آویزد<sup>۶</sup>. آن چه بود که اول**

**می‌گریختی و این چیست که امروز در می‌آویزی<sup>۷</sup>؟ – آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم<sup>۸</sup>، در می‌آویزم.**

**معنی:** بعد از قرار گرفتن عشق در کالبد انسان، کار عشق و عاشقی برعکس می‌شود. [تا قبل از خلقت انسان، این خداوند (معشوق) بود که به دنبال انسان (عاشق)

بود. اما، اکنون] اگر معشوق بخواهد از عاشق (انسان) دور شود، عاشق با اصرار و التماس از او می‌خواهد که بماند. (ای انسان) آن چه حالتی بود که در آغاز از

معشوق فرار می‌کردی و این چه حالتی است که اکنون به دنبال پیوستن به او هستی؟! – [انسان می‌گوید: آن روز وجودی خاکی و خالی از عشق بودم، فرار

می‌کردم؛ اما امروز همهٔ وجودم پر از عشق شده و سخت به دنبال رسیدن به معشوق هستم.

**مفهوم:** تأثیر فراوان عشق / معکوس شدن عشق و عاشقی / دل‌بستگی عاشق به معشوق در اثر عشق

**آرایه:** سجع: بگریزد و آویزد / تضاد: درآویختن و گریختن / اغراق: هزار دست /

**دستور:** اجزای جمله «این چیست»: جمله سه جزئی با مسند / اجزای جمله‌های «آن روز گل بودم» و «امروز همه دل شدم»: سه جزئی با مسند / اجزای جمله‌های «می‌گریختم» و «در می‌آویزم»: سه جزئی با متمم / نقش «همه» در «امروز همه دل شدم»: قید

(۱) خزاین\*: جمع خزانه، گنجینه‌ها (۲) غیب: نهان از چشم، ناپیدا (۳) گوهر: سنگ گرانبها از قبیل مروارید، الماس و امثال آنها، استعاره از چیزهای باارزش / (۴) نهاد: سرشت، طبیعت، ضمیر، دل (۵) نفایس\*: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران‌بها (۶) آب و گل: مجاز از جسم آدم (۷) دفین: پنهان شده، مدفون / (۸) آب حیات: آب زندگانی، آبی که به اعتقاد گذشتگان در منطقه تاریکی از جهان قرار داشته و هر کسی از آن می‌نوشید عمر جاودانه می‌یافت / (۹) ابدی: جاودانی، پاینده (۱۰) سرشتن: خمیر کردن، مخلوط کردن، خلق کردن، ساختن (۱۱) به آفتاب نظر پیروردند: مورد لطف و عنایت قرار دادند (کنایه)

**همچنین، هر لحظه از خزاین غیب<sup>۱</sup>، گوهری<sup>۲</sup>، در نهاد<sup>۳</sup> او تعبیه می‌کردند، تا هر چه از نفایس<sup>۴</sup> خزاین غیب بود، جمله در آب و گل<sup>۵</sup> آدم، دفین<sup>۶</sup> کردند. چون نوبت به دل رسید، گل دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات<sup>۸</sup> ابدی<sup>۹</sup> سرشتند<sup>۱۰</sup> و به آفتاب نظر پیروردند<sup>۱۱</sup>.**

**معنی:** همچنین هر لحظه از گنجینه‌های عالم ملکوت، چیزهای باارزشی در ذات انسان قرار می‌دادند؛ تا اینکه همه چیزهای نفیس و گرانبهایی را که در گنجینه‌های غیبی خداوند بود در جسم انسان قرار دادند؛ وقتی نوبت دل – که جایگاه عشق است – رسید، خمیرمایه آن را از بهشت آوردند و با آب زندگانی جاودان آمیختند و با لطف و توجه ویژه آن را پرورش دادند.

**مفهوم:** عنایت خدا بر انسان / خداوند همه چیزهای ارزشمند را در وجود انسان قرار داده است / شایستگی انسان / ارزشمندی دل انسان

**آرایه:** تشبیه: غیب به خزاین، نظر به آفتاب / مراعات نظیر: خزاین، گوهر، نفایس / تلمیح: «آب حیات» به آبی شاره دارد که هرکس بنوشد عمر جاوان یابد.

(۱) گوهر: سنگ گرانبها، اینجا استعاره از عشق و محبت (۲) خزانه: گنجینه (۳) خازنان: خزینه داران، نگهبانان خزینه؛ در اینجا فرشتگان چون کار دل به این کمال رسید، گوهری<sup>۱</sup> بود در خزانه<sup>۲</sup> غیب که آن را از نظر خازنان<sup>۳</sup> پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما، یا دل آدم.

**معنی:** وقتی کار آفرینش دل کامل شد، گوهری با ارزش (عشق) در خزانه (گنجینه) غیب بود، که خداوند آن را از نگهبانان خزانه (فرشتگان) پنهان کرده بود. دستور داد که (آن را بیاورند و در دل آدم جای دهند؛ چون) هیچ گنجینه‌ای، جز درگاه خداوندی یا دل آدم لیاقت نگهداری آن گوهر (عشق) را ندارد!

**مفهوم:** عنایت خدا بر انسان / انسان مخزن اسرار الهی / ارزشمندی دل / انسان اشرف مخلوقات است. / عشق امانت خدا در نزد انسان است.

**دستور:** نوع «را» در «آن را هیچ خزانه لایق نیست»: فک اضافه (هیچ خزانه لایق آن نیست)

(۱) معرفت: شناخت (۲) ملک: سرزمین، اینجا عالم ماده، عالم محسوسات، مجاز از موجودات زمینی (۳) ملکوت\*: عالم غیب، جهان بالا، مجاز از فرشتگان [ملک و ملکوت: تضاد و مجاز از کل موجودات عالم، اعم از زمینی و آسمانی] (۴) عرضه: نمایش، پیشنهاد (۵) استحقاق\*: سزاواری، شایستگی / (۶) خزانگی: خزانهداری، نگهداری از خزانه (۷) گوهر: استعاره از عشق و محبت (۸) لایق: سزاوار، شایسته (خزانگی آن را دل آدم لایق بود: دل آدم لایق خزانگی آن بود؛ رای فک اضافه)

**آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت<sup>۱</sup> تعبیه کرده بودند، و بر ملک<sup>۲</sup> و ملکوت<sup>۳</sup> عرضه<sup>۴</sup> داشته، هیچ کس استحقاق<sup>۵</sup> خزانگی<sup>۶</sup> و خزانهداری آن گوهر<sup>۷</sup> نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق<sup>۸</sup> بود و به خزانهداری آن، جان آدم شایسته بود.**

**معنی:** آن (گوهر) چه بود؟ آن گوهر، عشق و محبت بود که به عنوان امانت در صدف شناخت الهی جای داده بودند و آن را بر تمامی موجودات، اعم از موجودات عالم ماده و موجودات عالم غیب (فرشتگان) نشان داده بودند، هیچ کس شایستگی نگهداری و نگهبانی آن گوهر گرانبها (عشق) را پیدا نکرده بود، فقط دل انسان سزاوار نگهداری آن و جان انسان شایسته نگهبانی آن بود.

**مفهوم:** شایسته نبودن کاینات برای نگهداری امانت عشق الهی / شایستگی انسان برای امانت عشق

**آرایه:** تشخیص و استعاره: خزانگی دل انسان و خزانهدار بودن جان آدم / تلمیح: «گوهر محبت بود که در صدف امانت ... شایسته بود»: اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ ...» دارد / تشبیه: محبت به گوهر – امانت به صدف – معرفت به امانت



(۱) **مقرب\***: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است. / (۲) **نقش**: تصویر، شکل، استعاره از انسان / (۳) **می نگارند**: نقش و نگار می کنند، می کشند، کنایه از آفریدن / (۴) **زیر لب سخن گفتن**: کنایه از آهسته و با خود سخن گفتن / (۵) **باشید**: صبر کنید / (۶) **خواب خوش**: استعاره از نقص و نیستی (سر از خواب برداشتن: کنایه از بیدار شدن، اینجا کنایه تکامل خلقت انسان) / (۷) **بر شمارم**: نام می برم

**ملایکه مقرب، هیچ کس آدم را نمی شناختند. یک به یک بر آدم می گذشتند و می گفتند: «آیا این چه نقش عجیبی است که می نگارند؟»** آدم به زیر لب آهسته می گفت: **«اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم، باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک بر شمارم.»**

**معنی**: فرشتگان نزدیک به خداوند هیچ کدام آدم را نمی شناختند. یکی یکی از کنار کالبد آدم عبور می کردند و با تعجب می گفتند: این چه شکل (مخلوق) عجیبی است که خلق می کنند؟ آدم آهسته با خود می گفت: هر چند شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم. منتظر بمانید تا من خلقتم کامل شود؛ پس از آن می توانم نام تک تک شما را بگویم.

**مفهوم**: حیرت فرشتگان از خلقت انسان / بیگانگی و عدم درک انسان / آگاهی انسان از اسرار / شناخت انسان از اسما / برتری انسان بر فرشتگان

**آیه و دستور**: تلمیح: عبارت «اسامی شما را یک به یک بر شمارم.» به آیه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» اشاره دارد

(۱) **نظر کردن**: نگاه کردن، نگرستن، مورد توجه قرار دادن چیزی / (۲) **ابلیس**: شیطان، موجودی که باعث رانده شدن آدم و حوا از بهشت شد. / (۳) **تلبیس\***: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار بردن، نیرنگ سازی / (۴) **طواف**: دور چیزی گشتن (از اعمال حج) / (۵) **قالب**: جسم، تن، کالبد / (۶) **بر مثال**: مانند / (۷) **کوشک**: قصر، کاخ، بنای رفیع / (۸) **در رود**: وارد شود /

**هر چند که ملایکه در او نظر می کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا ابلیس<sup>۱</sup> پُر تلبیس<sup>۲</sup> یک باری گرد او طواف<sup>۳</sup> می کرد. چون ابلیس، گرد قالب<sup>۴</sup> آدم بر آمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال<sup>۵</sup> کوشکی<sup>۶</sup> یافت. هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل در رود<sup>۷</sup>، هیچ راه نیافت.**

**معنی**: هر قدر که فرشتگان در قالب انسان دقت می کردند، نمی فهمیدند که این موجود، چگونه موجودی است. تا اینکه شیطان پرفریب یک بار به دور انسان می چرخید (چرخید). وقتی ابلیس، دور کالبد آدم گشت، هر چیزی را که دید، فهمید که به چه کار می آید؛ اما وقتی به دل رسید، دل را همانند قصری دید. هر کاری کرد که به درون دل وارد شود، هیچ راهی پیدا نکرد.

**مفهوم**: راه نداشتن ابلیس در دل انسان / ناامیدی شیطان از تسلط بر دل

**آیه**: تشبیه: دل به قصر (دل را بر مثال کوشکی یافت) /

**دستور**: پیوند وابسته ساز در جمله «چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت»: چون /

(۱) **سهل**: آسان، کم اهمیت، کوچک / (۲) **آفت**: بلا، زیان، آسیب (اگر ما را آفتی رسد: اگر به ما آفتی برسد، رای متممی) / (۳) **شخص**: کالبد، پیکر / (۴) **موضع**: محل، جای، جایگاه / (۵) **سر و کار داشتن**: ارتباط داشتن، مشغول بودن، توجه کردن (کنایه) / (۶) **اندیشه**: فکر، گمان، ترس (صد هزار اندیشه: ترس و نگرانی بسیار) / (۷) **بار ندادند**: اجازه ندادند. (بار: اجازه) / (۸) **مردود**: رد شده، رانده شده، رجیم / (۹) **جهان**: مجاز از جهانیان و مخلوقات

**ابلیس با خود گفت: «هر چه دیدم، سهل<sup>۱</sup> بود، کار مشکل اینجاست. اگر ما را آفتی<sup>۲</sup> رسد از این شخص<sup>۳</sup>، از این موضع<sup>۴</sup> تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود<sup>۵</sup>، در این موضع تواند بود.»** با صد هزار اندیشه<sup>۶</sup>، نومید از در دل باز گشت. ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند<sup>۷</sup>، مردود<sup>۸</sup> همه جهان<sup>۹</sup> گشت.

**معنی**: ابلیس با خود گفت: هر چه را که دیدم، شناخت آن برایم راحت بود؛ اما مشکل اصلی در این دل است و چنانچه آفت و آسیبی از این کالبد به ما برسد، از این جایگاه (دل) خواهد بود و اگر خداوند بلندمرتبه با این جسم ارتباطی داشته باشد؛ در این جایگاه خواهد بود. ابلیس با فکر و نگرانی بسیار، ناامید از کنار دل برگشت. چون به ابلیس اجازه ورود به دل انسان را ندادند (او را نپذیرفتند)، از طرف همه مردم رانده (رجیم) شد.

**مفهوم**: ناامیدی شیطان از تسلط بر دل / دل انسان جایگاه خدا و بالارزش است / ترس شیطان از دل

**آیه**: تضاد: سهل و مشکل / اغراق: صد هزار اندیشه / استعاره: در داشتن دل! /

## بررسی ابیات و عبارات کارگاه متن‌پژوهی

■ **تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت.** (کلیله و دمنه)

**تحلیل:** تحصیل: به دست آوردن / فضل: دانش، برتری / رغبت\*: میل و اراده، خواست / صادق: راستین / منزلت: رتبه و مقام

**معنی:** تا در کسب علم و ادب اراده‌ای واقعی نباشد، به این درجه نمی‌توان رسید.

**مفهوم:** تا اراده و علاقه واقعی نباشد در علم و ادب نمی‌توان به مدارج بالا رسید

■ **ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنا چه حاجت است؟** (حافظ)

**تحلیل:** ارباب: صاحب، مالک (ارباب حاجت بودن: کنایه از محتاج بودن) / زبان: مجاز از قدرت و توانایی بیان کردن / سؤال: درخواست، تقاضا / حضرت: درگاه، پیشگاه / کریم: بخشنده، صفت جانشین اسم / تمنا: آرزو، درخواست، خواهش (... تمنا چه حاجت است؟: نیاز به تمنا نیست، پرسش انکاری)

**معنی:** نیازمندیم؛ اما قدرت بیان آن را نداریم؛ در پیشگاه فرد بخشنده (خداوند) نیازی به تقاضا نیست.

**مفهوم:** در پیشگاه فرد بخشنده نیازی به بیان حاجت‌ها نیست. / خداوند ناظر و بخشنده است

■ **ناتم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلتِ خواست.** (سعدی)

**تحلیل:** نان: مجاز از روزی و درآمد / مذلت: فرومایگی، خواری (مقابل عزت) / خواست: درخواست، تمنا / حذف فعل: فعل «است» بعد از «به»

**معنی:** با کمک خواستن از دیگران، روزی من بیشتر شد؛ اما آبرویم از بین رفت؛ فقر و تنگدستی بهتر از خفت و خواری کمک خواستن از دیگران است.

**مفهوم:** توصیه به داشتن عزت نفس / فقیر باشی بهتر است تا از کسی کمک بخواهی و خوار شوی

■ **ناز تو و نیاز تو شد، همه دلپذیر من ناز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من** (حسین منزوی)

**تحلیل:** ناز: عشوه و کرشمه / ناگزیر: ناچار، چاره‌ناپذیر / جناس: ناز و نیاز

**معنی:** ای معشوق! از موقعی که وجود چاره‌ناپذیر من از عشق تو ارزش پیدا کرده (من خلق شده‌ام)، عشوه و نیاز تو برای من دلپذیر و خوشایند شده است!

**مفهوم:** خوشایند بودن ناز و نیاز معشوق برای عاشق / وابستگی عاشق به معشوق از ازل

■ **نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان، غم جانانه نیست.** (خواجوی کرمانی)

**تحلیل:** جانانه: معشوق / نوع «را»: فک اضافه (در جان هر که) / نیست: اولی فعل اسنادی، دومی غیراسنادی /

**معنی:** هر کسی که در جانش غم معشوق نباشد، جانش محرم اسرار عشق نیست!

**مفهوم:** فقط انسان عاشق، محرم اسرار عشق است.

■ **تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند غیر طین** (مولوی)

**تحلیل:** پسر: مجاز از انسان / دیو: هیولا، منظور شیطان / طین: گل، خاک [تین: انجیر] / نبیند: نمی‌بیند (مضارع اخباری)

**معنی:** ای انسان تو به ظاهر قرآن توجه نکن. فقط شیطان است که آدم را گل می‌بیند!

**مفهوم:** نفی ظاهر بینی /

■ **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** (سوره

احزاب: ۷۲)

**تحلیل:** سماوات: آسمانها / جبال: کوهها / ظلوم: بسیار ظالم / جهول: بسیار نادان / احزاب: گروهها

**معنی:** «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش

کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.»

**مفهوم:** فقط انسان لایق نگهداری عشق الهی است.

## کارگاه متن‌پژوهی (درس هفتم)

### قلمرو زبانی

۱. معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

\* تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. (کلیله و دمنه)

**پاسخ:** ..... رغبت: میل و اراده، خواست – منزلت: شأن و جایگاه

\* ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست / در حضرت کریم، تمنا چه حاجت است؟ (حافظ) ..... حضرت: پیشگاه، بارگاه

\* ناتم افزود و آبرویم کاست / بینوایی به از مذلت خواست. (سعدی) ..... مذلت: پستی، خواری

۲. با دقت و توجه به جدول زیر، شکل‌ها و جایگاه همزه را در زبان فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	ابر	جزء	آسان	رأفت	رؤبا	هیئت
	اراده	شیء	الآن	مبدأ	مؤلف	متألی
	اجرت		مار بوآ		لؤلؤ	

اجرت: اجر، پاداش، دستمزد / رأفت: مهربانی، شفقت / لؤلؤ: مروارید / متألی: درخشان، تابان / هیئت: شکل، ظاهر، دسته‌ای از مردم

■ اکنون برای کاربرد هر یک از شکل‌های مختلف همزه، سه واژه مناسب بیابید و بنویسید.

**پاسخ:** اسم، ابلیس، اختر، انس / بهاء‌ولد، اعلاء، ماء / آفاق، آدم، قرآن / تأثر، تالؤلؤ، منشأ / مؤمن، مؤکد، سؤال / جبرئیل، جرئت، مسئول

۳. در بند پایانی درس، جمله‌های مرکب و پیوندهای وابسته‌ساز را مشخص کنید.

**پاسخ:** ابلیس با خود گفت: [ که ] « هر چه دیدم، سهل بود، / اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود

جمله هسته پیوند وابسته‌ساز جمله‌های وابسته پیوند وابسته‌ساز جمله وابسته جمله هسته

اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود. / ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

پیوند وابسته‌ساز جمله وابسته جمله هسته جمله وابسته (پیوند وابسته‌ساز داخل جمله است) جمله هسته

### قلمرو ادبی

۱. عبارت زیر را از دید آرایه‌های ادبی، بررسی کنید.

« پس، از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.»

**پاسخ:** اضافه تشبیهی (تشبیه): «ابر کرم»، «باران محبت»: / جناس: گل، دل / سجع: گل و دل / مراعات نظیر: ابر، باران، بارید / تکرار: گل / مجاز:

«گل» مجاز از وجود مادی انسان

۲. در بیت مقابل، «استعاره» را مشخص و آن را بررسی کنید. «سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد»

**پاسخ:** «رگ روح» استعاره مکنیه (اضافه استعاری) و تشخیص دارد؛ چون روح به انسانی تشبیه شده که رگ دارد؛ اما چون مشبیه‌به (انسان) محذوف است،

می‌شود استعاره مکنیه و چون این مشبیه‌به محذوف، انسان است، تشخیص هم خواهیم داشت.

۳. برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

■ **نپذیرفتن:** ..... تن در ندادن (خاک تن در نمی‌دهد)

■ **متوسل شدن:** ..... در دامن آویختن (... او به هزار دست در دامش آویزد)

■ **شتاب داشتن:** ..... دو اسبه آمدن (عشق حالی دو اسبه می‌آمد)



## قلمرو فکری

۱. در عبارت‌های زیر، مقصود از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

(الف) شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون بینید. .... استعاره از آفرینش انسان

(ب) هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود. .... استعاره از عشق و محبت

(پ) از حکمت ربوبیت به سرّ ملائکه فرو می‌گفت. .... ضمیر، قلب، باطن

۲. هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

■ ناز تو و نیاز تو شد، همه دلپذیر من      تا ز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من (حسین منزوی)

مفهوم: خوشایند بودن ناز معشوق برای عاشق / وابستگی عاشق به معشوق از ازل

ارتباط با: «آن‌چه بود که اول می‌گریختی و این چیست که امروز در می‌آویزی؟ آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.» البته تقریباً همه منابع این پاسخ را نوشته‌اند که درست به نظر نمی‌رسد: خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزت و کبریایی چندین ناز می‌کند.

■ نیست جانم محرم اسرار عشق      هر که را در جان، غم جانانه نیست. (خواجوی کرمانی)

ارتباط با: شما چه می‌دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.

■ تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین      دیو، آدم را نبیند غیر طین (مولوی)

ارتباط با: «حکمت با ملائکه می‌گفت: شما در گل ننگرید؛ در دل نگرید.»

۳. درباره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید.

(الف) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «همه نام‌ها را به آدم آموخت.» (سوره بقره، آیه ۳۱)

پاسخ: با آن قسمت درس که آمده: «آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک برشمارم.» ارتباط دارد و منظور این است که خداوند هنگام آفرینش انسان هر آنچه نیاز بوده در نهادش قرار داده است.

(ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (سوره احزاب: ۷۲)

(ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.)

پاسخ: با آن قسمت درس که آمده: «چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما، یا دل آدم. آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بر ملک و ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود، و به خزانه داری آن، جان آدم شایسته بود.» ارتباط دارد و منظور این است که آسمان و زمین و کوه‌ها همه از پذیرفتن بار امانت الهی (عشق) سرباز زدند و انسان آن را پذیرفت؛ چون ستمگر و نادان بود!

## گروه‌های مهم املائی

\* انواع و اصناف - وسایط گوناگون - گل و طین - اختصاصی دیگر - تعبیه و جاسازی - فرشتگان مُقَرَّب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل - حضرت و آستانه - خلیفت و جانشین - عزت و ذوالجلالی - تاب و طاقت - قُرب و هم‌جواری - نهایت بُعد - قربت و نزدیکی - طوع و رغبت - اکراه و اجبار - قهر و غضب - یک قبضه خاک - مکه و طائف - دندان تحیر - خوار و ذلیل - اعزاز و بزرگداشت - مذلت و فرومایگی - غنا و بی‌نیازی - الطاف الوهیت - حکمت ربوبیت - سرّ ملائکه - ازل تا ابد - معذور و مقبول - نقش‌های بوقلمون - نظر عنایت - از او بگریزد - در او آویزد - نفایس خزاین غیب - آب حیات - نظر خازنان - گوهر محبت - صدف امانت معرفت - عرضه و ارائه - استحقاق خزانگی - ملائکه مقرب - ابلیس پُر تلبیس - طواف کردن - قالب آدم - آسیب و آفت - موضع و مکان - مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد - نجم‌الدین رازی معروف به دایه - تحصیل فضل - رغبتی صادق - رتبه و منزلت - خواهش و تمنا - حاجت و نیاز - مزد و اجرت - رأفت و شفقت - مُتَلألئ و تابان - ظاهر و هیئت - محرم اسرار

\*\* آفتاب حسن - چهره مُشعشع - هم‌رهان سست‌عناصر - آن آشکار صنعت پنهان

## درس هفتم: شعر خوانی (آفتاب حسن) [شعر حفظی]

نوع ادبی: غنایی / قالب: غزل / محتوا: ترسیم دنیای آرمانی شاعر که در آن هم‌رهان سست عناصر نیستند؛ حاکمان ظالم وجود ندارند و انسان‌های واقعی مثل امام علی(ع) و رستم در آن زندگی می‌کنند / غزلیات شمس: جلال‌الدین محمد مولوی

۱) بنمای: نشان بده (فعل امر از مصدر «نمودن») / ۲) رخ: چهره، سیما / ۳) بگشای لب: سخن بگو (کنایه) / ۴) قند: استعاره از سخنان شیرین و دلپذیر

### ۱. بنمای<sup>۱</sup> رخ<sup>۲</sup> که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب<sup>۳</sup> که قند<sup>۴</sup> فراوانم آرزوست

**معنی:** (ای معشوق) چهره زیبایت را نشان بده که آرزوی دیدن باغ و بوستان را دارم. سخن بگو که شنیدن سخنان دلپذیر آرزویم است.

**مفهوم:** طلب دیدار معشوق / آرزوی شنیدن سخن معشوق / بیان زیبایی چهره و شیرینی سخن معشوق

**آرایه:** مراعات نظیر: «رخ و لب»، «باغ و گلستان» / تشبیه (پنهان / مضمهر): «چهره معشوق به باغ و گلستان»

**دستون:** تعداد جمله‌های بیت: چهار جمله؛ جمله اول و سوم سه جزئی با مفعول و جمله دوم و چهارم سه جزئی بامسند / نقش «رخ و لب»: مفعول / نقش «آرزو»: مسند / نقش «مَم»: در گلستانم و فراوانم: هر دو مضاف‌الیه (باغ و گلستان آرزویم است / قند فراوان آرزویم است).

۱) حسن: خوبی، زیبایی (آفتاب حسن: استعاره از معشوق) / ۲) دم: وقت، زمان (بیرون آمدن از ابر: آشکار شدن، نشان دادن چهره (کنایه)) / ۳) ابر: استعاره از پرده و حجاب / ۴) مشعشع\*: درخشان، تابان

### ۲. ای آفتاب حسن<sup>۱</sup>، برون آدمی<sup>۲</sup> ز ابر<sup>۳</sup> کان چهره<sup>۴</sup> مشعشع<sup>۵</sup> تابانم آرزوست

**معنی:** ای معشوق (شمس تبریزی) زیبا، یک لحظه چهره زیبایت را نشان بده؛ زیرا آرزوی دیدن چهره درخشان تو را دارم.

**مفهوم:** وصف زیبایی معشوق / طالب دیدار یار بودن

**آرایه:** مراعات نظیر: آفتاب، تابان و مشعشع / تشبیه: حسن به آفتاب / تضاد: آفتاب و ابر /

**دستون:** تعداد جمله‌های بیت: سه جمله (جمله اول: شبه جمله (ندا و منادا)؛ جمله دوم: سه جزئی با متمم؛ جمله سوم: سه جزئی با مسند / نقش ابر: متمم / نقش آرزو: مسند / نقش ضمیر «م»: مضاف‌الیه (چهره مشعشع تابانم آرزوست: چهره مشعشع تابان، آرزویم است) / نوع ترکیب «آن چهره مشعشع تابان»: وصفی (۳ تا) / نوع ترکیب «آفتاب حسن»: اضافی / نوع ترکیب «آرزویم»: اضافی

۱) ناز: عشوه، کرشمه، لطف

### ۳. گفתי ز ناز<sup>۱</sup> «بیش مرنجان مرا، برو» آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست

**معنی:** از روی ناز و کرشمه گفתי: «بیشتر از این آزارم نده و برو». من آرزوی شنیدن همان جمله «بیش مرنجانم» را دارم!

**مفهوم:** آرزوی دیدار معشوق / حتی خشم و سرزنش معشوق نیز برای عاشق دلپذیر است!

**آرایه و دستون:** واج‌آرایی: صامت‌های «ت، م» / تکرار: بیش، مرنجان / تعداد جمله‌های بیت: پنج جمله (ناز گفتی / مرا بیش مرنجان / برو / آن ... گفتنت آرزو است / بیش مرنجانم) / نقش «ت» در «گفتنت»: مضاف‌الیه (گفتن تو) / نقش «مَم» در «مرنجانم»: مفعول (من را مرنجان)

۱) سست عناصر\*: بی‌اراده، بی‌غیرت [کنایه] / ۲) دل گرفتن: کنایه از غمگین شدن / ۳) شیر خدا: کنایه از امام علی(می‌توان با چشم‌پوشی استعاره هم گفت!) / ۴) داستان: زال، نام پدر رستم (امام علی و رستم نماد انسان‌های جوانمرد و باغیرت و کامل)

### ۴. زین هم‌رهان سست عناصر<sup>۱</sup> دلم گرفت<sup>۲</sup> شیر خدا<sup>۳</sup> و رستم داستانم<sup>۴</sup> آرزوست

**معنی:** از این یاران بی‌اراده و کاهل بسیار غمگین شدم و آرزوی افراد جوان‌مردی همچون امام علی و رستم پسر داستان را دارم!

**مفهوم:** شکایت از همراهان سست‌عصر و کاهل روزگار / آرزوی دیدار انسان‌ها بزرگ و کامل

**آرایه و دستون:** تلمیح: اشاره به اراده و غیرت امام علی و رستم / ترکیب‌های اضافی بیت: شیر خدا، رستم داستان، دلم، آرزویم / ترکیب وصفی: این هم‌رهان سست عناصر (دو مورد)

(۱) دی: دیروز، روز گذشته / ۲) شیخ: عالم دین، مرشد، پیر دانا (اینجا مقصود «دیوژن / دیوجانس» فیلسوف یونانی است) / ۳) دیو: موجودی خیالی و افسانه‌ای که همراه کننده و بدکار است، شیطان، اهریمن / ۴) دد: جانور درنده مثل شیر و پلنگ و گرگ و... (دیو و دد: استعاره از انسانهای پلید و بدکار) / ۵) ملول: آزرده، غمگین

### ۵. دی<sup>۱</sup> شیخ<sup>۲</sup> با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو<sup>۳</sup> و دد<sup>۴</sup> ملول<sup>۵</sup> و انسانم آرزوست

**معنی:** «دیروز» پیر دانا با «چراغ» اطراف شهر می‌گشت و (می‌گفت:) از انسانهای شیطان‌صفت و وحشی آزرده‌ام و آرزوی دیدار انسان واقعی را دارم.

**مفهوم:** کمیاب شدن انسانهای واقعی و انسانیت / بیزاری از انسانهای بدکار و ظالم / آرزوی دیدن انسان واقعی و درستکار

**آرایه:** تلمیح: اشاره به داستان دیوجانس (دیوژن) فیلسوف یونانی که در روز روشن با چراغ دنبال «انسان» می‌گشت! / جناس ناهمسان: دی و دیو / مراعات نظیر: دیو و دد / نوع رابطه معنایی بین دیو و انسان: تضاد / حذف فعل: فعل «می‌گفت» از ابتدای مصراع دوم به قرینه معنایی حذف شده است.

(۱) یافت می‌نشود: یافت نمی‌شود، پیدا نمی‌شود / ۲) جست‌وجو کرده‌ایم / ۳) آنم آرزوست: آن آرزویم است (ضمیر متصل در نقش مضاف‌الیه)

### ۶. گفتند یافت می‌نشود<sup>۱</sup> جست‌وجو<sup>۲</sup> آنم آرزوست<sup>۳</sup>

**معنی:** گفتند: ما جست و جو کردیم؛ انسان واقعی پیدا نمی‌شود. گفت: من آرزوی دیدن همان کسی را دارم که پیدا نمی‌شود!

**مفهوم:** نایاب بودن انسان ایده‌آل / آرزوی دیدن انسان حقیقی

**آرایه و دستور:** تکرار: یافت می‌نشود / پارادوکس (متناقض‌نما): آرزوی یافتن چیزی که یافت نمی‌شود! / تعداد جمله‌های بیت: شش جمله /

(۱) دیده‌ها (اولی): چشم‌ها / ۲) دیده‌ها (دومی): چشم‌ها یا دیده‌شده‌ها و مخلوقات (ایهام) / ۲) صنعت: حرفه، ساختن (آشکار صنعت پنهان: کنایه از خداوند که آفرینش او آشکار و خودش پنهان است)

### ۷. پنهان ز دیده<sup>۱</sup> ها [است] و همه دیده‌ها<sup>۲</sup> از اوست آن آشکار صنعت<sup>۳</sup> پنهانم آرزوست.

**معنی:** خداوند از چشم‌ها پنهان است (دیده نمی‌شود)، اما همه چشم‌ها و پدیده‌ها آفریده او هستند. دیدن آن کسی آرزوی من است که خودش پنهان و هنر و آفرینش او نمایان است!

**مفهوم:** خداوند با وجود پنهان بودن، آشکار است / آرزوی رسیدن به خداوند

**آرایه و دستور:** تلمیح: مصراع اول به آیه «لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار» اشاره دارد / تکرار: پنهان، دیده‌ها / جناس تام: بین دو «دیده» (البته می‌تواند نباشد!) / تضاد: آشکار و پنهان / برخی «آشکار صنعت پنهان» را متناقض‌نما دانسته‌اند / تعداد جمله‌های بیت: سه جمله سه جزئی با مسند / نقش «م» در پنهانم: مضاف‌الیه (آن آشکار صنعت پنهان آرزوی من است) / حذف فعل: فعل «است» بعد از دیده‌ها (اولی) به قرینه لفظی حذف شده است.

## درک و دریافت

(۱) سه بیت نخستین این شعر را با توجه به گونه «ادب غنایی» بررسی کنید.

**پاسخ:** در ادبیات غنایی تکیه بر عواطف و احساسات است؛ در سه بیت نخست این غزل نیز شاعر با زبانی نرم و لطیف از عواطف و احساسات خود نسبت به معشوق غایب سخن به میان می‌آورد و آرزوی دیدن و شنیدن سخنان او را دارد.

(۲) درباره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.

**پاسخ:** در دنیای آرمانی شاعر، همراهان سست عناصر حضور ندارند، حاکمان ظالم مثل فرعون و ظلم او وجود ندارند و انسان‌های حقیقی مثل امام علی و رستم دستان حضور دارند.